

## پیشگفتار

مارکسیسم، صرفاً بدین علت که جامع ترین تحلیل از نظام سرمایه داری و مؤثرترین شیوه ی نبرد و در هم کوبیدن قدرت آنرا ارائه می دهد، در طی دو قرن اخیر توانسته است با چیرگی بر اندیشه ی میلیون ها کارگر و روشنفکر، شکل و شمایل تاریخ را، مستقیماً یا من غیرمستقیم، قالب بریزد. پیش از هرچیز، برنامه ی مارکسیسم تغییر شکلی اساسی در روابط اجتماعی را نوید می دهد. تصور جامعه ای عاری از سیادت انسان بر انسان، جامعه ای که در آن شخصیت انسان دستخوش تکاملی همه جانبه می گردد، جالب ترین خصیصه ی جنبش سوسیالیستی برای تمام کسانی بوده است که از نابرابری ها، خصومت ها، و از خود بیگانگی های جامعه ی بورژوائی متنفر و گریزان شده اند.

بینش مارکسیستی در مورد چشم انداز رشد قابلیت های انسان ها و تغییر و تحول خصلت های آنان- اعم از مرد و زن- که از طریق عمل انقلابی علیه سرمایه داری و ساختن جامعه ی سوسیالیستی تحقق می پذیرد، بینشی است که هم در زمینه ی نظری و هم در قلمرو جدال مستقیم طبقاتی، سربلند از بوته ی آزمایش بیرون آمده است. بسیاری از اگزیستانسیالیست ها<sup>(۱)</sup>، بسیاری از پیروان فروید<sup>(۲)</sup>، و جمیع هواداران کینز<sup>(۳)</sup>، این پاسداران سرمایه داری نو- در صف مقدم مخالفین عقاید مارکسیستی ایستاده اند. دویچر در طی سخنرانی خود، ایرادات اصلی این مخالفین را پیش می کشد و به آنها پاسخ می دهد.

لکن، قویترین عوامل بازدارنده در پذیرفتن عقاید و چشم انداز سوسیالیسم علمی، عواملی نیست که از انتقادات مکتب های رقیب در فلسفه، روانشناسی یا اقتصاد ناشی شده باشد. در اکثر موارد، استدلال های عرضه شده بوسیله ی این مکتب ها، فقط به جلب و تحت تأثیر قرار دادن محافل محدودی از روشنفکران انجامیده است؛ تأثیرپذیری توده های وسیع، ناشی از عوامل دیگری است.

کارگران غرب، برغم درجه ی نارضانی شان از سرمایه داری انحصاری، بخاطر آنچه در کشورهای کمونیستی در رابطه با شرایط زندگی، کار و آزادی می بینند- یا فکر می کنند که می بینند- تمایلی به اتخاذ راهی که مارکسیسم نشان می دهد ندارند. این اجتناب تا حدودی ناشی از وقوف آنان بر حقایق است. لکن، اطلاعات تحریف شده و آموزش غلطی نیز که از دو منبع بسیار متفاوت کسب می شود، در پرورش این احساس اجتناب بی دخالت نبوده است.

از یکسو، دستگاه های تبلیغاتی اربابان قدرت، عقاید مارکسیسم را بباد تحریف می گیرند؛ دستاوردهای برجسته ای را که دول کاری، از سال ۱۹۱۷ به بعد تحت شرایطی فوق العاده دشوار کسب کرده اند، بی ارزش جلوه می دهند؛ و از گرایشات واقعی این رژیم ها تصویری کاذب می سازند. برای آنکه سدی بوجود آید تا از ریزش ایمان متزلزل توده ها نسبت به وضع حاضر جلوگیری کند، ضرورت اینگونه تحریفات منظم و حساب شده حتمی است.

از سوی دیگر، سخنگویان رسمی کمونیست که از استالینسم پیروی می کنند، با تأیید بدون شک این امر که اتحاد شوروی؛ به همین زودی، به سوسیالیسم دست یافته و برتری های "انسان سوسیالیستی" را می توان در جوامع امروزی شوروی و چین مشاهده کرد، در بوجود آوردن گیجی حاضر سهم عمده ای داشته اند. اگر قرار باشد که روسیه ی استالینیست یا نو- استالینیست، و یا چین مانوینیست، نمونه های درخشانی از آینده ی سوسیالیستی باشند که مارکسیسم وعده داده بود، در آن صورت مشکل می توان از کارگران کشورهای صنعتی انتظار داشت که برای ریشه کن ساختن حکومت سرمایه داری دست به کوششی سرسختانه تر بزنند.

دوچهر در توضیحات خود، با جمیع مخالفین مارکسیسم و نیز کسانی که آنرا بی ارزش جلوه می دهند به مقابله بر می خیزد، و از اصول و عقاید مارکسیسم کلاسیک پیرامون سرنوشت سوسیالیسم به دفاع می پردازد. مضافاً اینکه، او پیش بینی های دراز مدت نظریه ی مارکسیستی را از آنچه امروز در بلوک شوروی جریان

دارد تفکیک می کند، و مفاهیم اصیل بنیان گذاران مارکسیسم را در مقابل تحریفاتی قرار می دهد که انواع گوناگون ایدئولوژی استالینیستی از این مفاهیم به عمل آورده اند.

موضع او اینست که هیچیک از رژیم های ما بعد سرمایه داری کنونی را نمی توان واقعاً به عنوان نمونه ای زنده از آنچه "انسان سوسیالیستی" خواهد بود، یا آنچه می تواند باشد، پذیرفت؛ زیرا هیچ یک از اینها هنوز به سوسیالیسم دست نیافته اند. کوشش ها و دستاوردهای مردمان این کشورها، در نهایت، پیش تصویر تیره ایست از چگونگی تغییر روابط انسان ها در جامعه ای بی دولت و بی طبقه؛ جامعه ای که اساس آنرا استفاده ی با برنامه از امکانات تولیدی مبتنی بر علم و تکنولوژی جدید تشکیل می دهد.

امروز، کشورهای کمونیستی در بینابین دو جامعه قرار گرفته اند- جامعه ی طبقاتی که از آن بریده اند، و جامعه ی جدیدی که ساختن آن آغاز شده است. این کشورها، در این دوره ی انتقالی سخت دشوار و طولانی، شرایط و عاداتی را حفظ یا احیاء کرده اند که آنها را در موقعیتی به مراتب نزدیکتر به نظام پیشین قرار می دهد تا نظام جدید. اینان نه تنها مظهر روابط و قواعد سوسیالیسم نیستند، بلکه بخاطر عقب ماندگی موروثی خود در قلمرو اقتصاد و فرهنگ، و نیز بخاطر شرایط دیگری که خارج از کنترل آنان است، حتی شاهد انحرافات خفت بار و زننده از آن روابط و قواعد هم بوده اند.

دوچرخ تأکید می کند که روشنفکران سوسیالیست جهان غرب در مقابل این وضع با سه وظیفه روبرو هستند. آنان در حین دفاع از دستاوردهای انقلابات این کشورها باید از عهده ی تشخیص، درک، و توضیح دلایل تاریخی اجتناب نپذیری که منجر به چنین تناقضی خیره کننده بین هدف های سوسیالیسم جهانی و حقایق زندگی در بلوک شوروی و چین شده است، برآیند. آنان باید اسطوره ها و افسانه سازی هائی را که بوسیله استالینیسم شایع گردیده، افشاء کنند. و نیز باید دست به احیای آموزش های

اصیل سوسیالیسم علمی بزنند و این آموزش ها را در اختیار طبقه ی کارگر بگذارند- یعنی در اختیار تنها نیروی اجتماعی و قدرت سیاسی راسخی که می تواند سیادت سرمایه داری را یکسره پایان بخشد و راه را بسوی دموکراسی سوسیالیستی هموار سازد.

\*

\*

\*

پرفسور مارکوزا که مدعی است مفاهیم و نتیجه گیری های سوسیالیسم علمی دیگر منسوخ شده، نمایانگر آن یأس و تردیدی است که چشم انداز روشنفکران رادیکال را نسبت به اصول و عقاید مارکسیسم کدر کرده است- روشنفکرانی که تحت تأثیر رونق سرمایه داری نو و محافظه کاری ناشی از آن قرار گرفته اند. اینان معتقدند از آنجا که این اصول و عقاید، دیگر باندازه ی کافی رادیکال یا تخیلی نیست، یا باید دست رد بر سینه ی آنها زد، و یا در آنها تجدید نظر نمود. و نیز معتقدند که برخلاف نظریه ی مارکسیستی، تحت شرایط سرمایه داری پیشرفته، طبقه ی کارگر خصلت انقلابی خود را از کف داده و نسبت به سوسیالیسم متخاصم شده است؛ و از اینرو دیگر نمی توان آنرا به عنوان نیروی محرکه ای ترقی و پیشرفت به حساب آورد.

بنابر عقیده ی مارکوزا، جامعه ی امروزین را نمی توان از طریق شیوه های اصلاح طلب یا انقلابی تغییر داد. برای دست یافتن به آزادی باید در جستجوی نیروهای جدیدی بود، سوای آنچه مارکسیست ها تصور کرده اند- و در این میان، نیروی عمده جوانانی هستند که از نظر اخلاقی، طغیان زده، و از نظر جنسی عصیانگرند.

شین میگ این طرز فکر را تا حد افراط پیش می برد. او نیز مدعی است که مارکسیسم منسوج و ورشکسته گردیده و برنامه و چشم اندازش- که حول محور عمل انقلابی کارگران می گردد- مضمحل شده است. مطابق عقیده ی او، ما به عنوان

"موجوداتی مطلقاً آزاد و آگاه"، فقط از طریق کناره گیری از صحنه اجتماعی و ایجاد "آگاهی جدید" و "مذهب جدید"، می توانیم خویشتن را از شر اختناق و ستم رها کنیم. راه رسیدن به این انقلاب درونی، "سیر و سیاحت در عالم هیپروت"، منجمله استفاده از ال-اس-دی است.

دویچر در خاتمه ی سخنانش، گرایش فوق را به عنوان گرایشی نگران کننده، خطرناک و بچگانه محکوم می کند. او می گوید که طرد مارکسیسم، پشت کردن به توده های زحمتکش، فرار از مسایل اجتماعی و مبارزه ی سیاسی، و دل بستن به رستگاری و روشن ضمیری تخیلی فردی، از طریق استعمال مواد مخدر- باری تمام اینها- ارتجاعی است.

تا زمانی که محققین سوسیالیست راه دیگری در پیش نگرفته اند، جنبش سوسیالیستی در آمریکا، یعنی در قلب امپریالیسم، چشم اندازی تیره خواهد داشت. روشنفکران بسیاری که پدیده ی از خود بیگانگی را این چنین با سلابت بیان توصیف می کنند، از وخامت بیگانگی خویش از منبع اصلی قدرت و ترقی بالقوه در جامعه ی آمریکا بی خبرند. اینان، به عوض تحقیر و ناصالح دانستن کارگران، بهتر است به متفکرترین و مبارزترین عناصر کارگری روی بیاورند و در پی راه هائی باشند تا از آن طریق آموزش های حقیقی و عقاید آزادی بخش سوسیالیسم را در اختیار آنان بگذارند.

تأیید مجدد اصول و چشم انداز سوسیالیسم علمی بوسیله ی دویچر، می تواند شک و تردید بی حال و بی رمقی را که در محافل "چپ نو" نسبت به اعتبار و مناسبت مارکسیسم و نقش انقلابی کارگران رایج است، مانند پادزهری دفع کند- سخنان او بر جوانان عصیانگری که عزم نابودی سرمایه داری جزم کرده اند، تأثیری برانگیزنده خواهد داشت.

جورج نواک